

نوشته های

از

نسل نوین



ویسپوبیش، سال ۱، شماره ۶

هالووین به سبک
ایرانی

تارا نیلی

از اونجایی که بیست روز پیش، هالووین بود، دلم خواست براتون از تجربه‌ی عجیب و غریب و خنده‌دار امسال بنویسم! راستش ایران که بودیم، گاهی برای هالووین و اینجور مناسبت‌ها، بعضی دوستا مهمونی می‌گرفتن و خیلی هم خوش می‌گذشت.



ولی در کل برای من، اصلاً چیز مهمی نبود و نه تنها جدی‌اش نمی‌گرفتم که با گریمای خوف و خفنی که توی فیلما و خبرا می‌دیدم، بیشتر از این مراسم می‌ترسیدم.



اما بعد از مهاجرتِ دو سال پیش ما از ایران، هر قدر به هالووین نزدیک شدیم، مغازه‌ها و فضای شهر بیشتر

تغییر می‌کرد و همه‌چیز وارد جو فانتزی می‌شد. اینطوری حس واقعی و باحال این جشن رو دیدم و فهمیدم که چرا برای بخشی از مردم دنیا جذابه.



بنابراین امسال تصمیم گرفتم برای دیدن هالووین واقعی به جاهای مختلف شهر برم و برنامه‌هایی رو بینم که سال قبلش، از دست داده بودم! بگذریم از دو سه تا مهمونی که دوستام برای هالووین گرفته بودن و من به خاطر کلاسام، هیچکدوم رو نتونسته بودم برم...

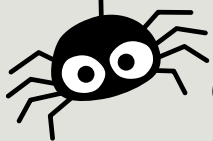



بنابراین امسال تصمیم گرفتم برای دیدن هالووین واقعی به جاهای مختلف شهر برم و برنامه‌هایی رو بینم که سال قبلش، از دست داده بودم! بگذریم از دو سه تا مهمونی که دوستام برای هالووین گرفته بودن و من به خاطر کلاسام، هیچکدوم رو نتونسته بودم برم...

خلاصه شب هالووین که رسید، چندتا از دوستای خانوادگی مون یهویی اومدن دنبال ما تا با هم بریم به یکی از شهرهای نزدیک، چون شنیده بودیم که اونجا برای هالووین خبرهای جالبیه!





شهری که بخش بزرگی از جمعیتش ایرانیان بودند و از بیلبردهای اتوبان و تابلوهای خیابون تا گارسون و فروشنده و دانشجو، اغلب فارسی نوشته بودن یا حرف می‌زدن!



اولش با خودم گفتم چه گریمی می‌تونم بکنم که برای همچین شبی جالب باشه؟... اما وقتی رفتم جلو آینه، نظرم عوض شد و فکر کردم همین قیافه نرالم  بهترین گریم واسه هالووینه- اینجاست که قیافه‌ی درب و داغون و خسته‌ات بعد از مدرسه‌ی بعد از ظهر، می‌تونه نجات بده!

سرتونو درد نیارم که با همون لباس و قیافه‌ی عادی، پا شدیم راه افتادیم. بعد از یک ساعت رانندگی، حوالی نُه شب رسیدیم به اون شهر، و پیاده رفتیم به طرف اون خیابونی که قرار بود توش برنامه باشه.

همون طور که فکرشو می‌کردیم، اغلب مردم توی خیابونا مثل خودمون، ایرانی بودن و فارسی حرف می‌زدن و من همین طور که داشتم گریم‌ها و کاستوم‌های بامزه‌شون رو می‌دیدم یهویی یه آقای حدوداً چهل پنجاه ساله رو دیدم که کنارم توی پیاده‌رو ایستاده بود. نکته مهمش این بود که داشت با لباس و گریم سنگین یه دلک، به یکی پشتِ تلفن، مشاوره‌ی املاک می‌داد و  خیلی جدی باهاش در مورد قیمت بحث می‌کرد!

وضعیت خنده‌داری بود، ولی آدم نمی‌دونست بخنده یا گریه کنه؟! 

جلوتر علاوه بر ما ایرانیان، خیلیای دیگه با لباسای خاص از شهرای دیگه برای مراسم اومده بودن اونجا؛ خیلیا از جمله روس‌های مهاجر که انگار هالووین براشون به شدت مهمه.



بقیه برگزارکننده‌ها و شرکت‌کننده‌ها هم نهایت تلاش‌شون رو کرده بودن که فضا رو به ترسناک‌ترین حالت ممکن در بیان؛



خلاصه همون موقعی که همه‌ی ملت، سرشون با اتمسفر آهنگای ترسناک و افکت‌های صوتی مختلف گرم شده بود، یهو یه خانواده‌ی عزیز هموطن که هفت هشت نفری هم بودن، با یک اسپیکر گنده وارد شدن و بعد از چند دقیقه که احتمالاً احساس کردن برنامه چندان هم جالب نیست، مامان خانواده، اسپیکرو روشن کرد و آهنگ «هم نامهربونه» از فتّانه رو تا ته زیاد کرد!

بعدش اون جماعت، واقعاً وسط حال و هوای هالووینی، ریختن وسط و شروع کردن به قِر دادن... از همه عجیب‌تر هم این بود که تا بقیه‌ی هموطننا صدای آهنگ ایرانی رو شنیدن، اونا هم اصلاً یادشون رفت که هالووین چیه و واسه چی اینجان!

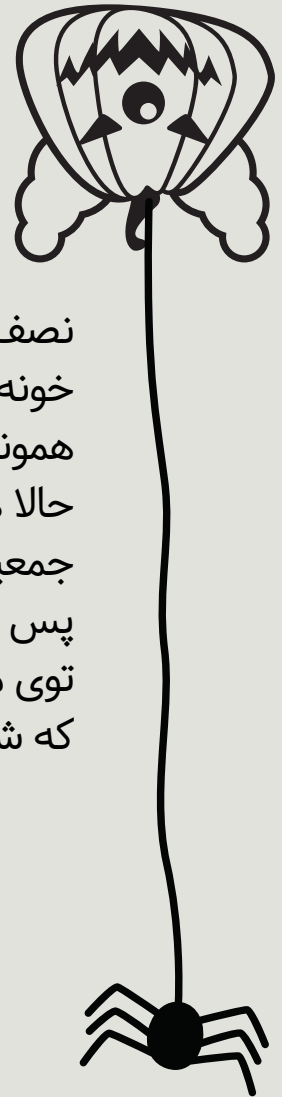
اونام ریختن وسط و شروع کردن به بلند بلند خوندن و رقصیدن! انگاری توی بهشت بودن و از خوشحالی و ذوق اینکه شب هالووین‌شونو دارن با فتّانه و ساسی و ماسی می‌گذرونن، نمی‌دونستن چه جوری شادیشونو بیرون بریزن!





اون طرفِ قضیه هم غیرایرانیایی بودن که اصلاً نمی‌فهمیدن چه خبر شده و زُل زده بودن به مدل جشن و شادی این جماعت و اینکه اونا هالووین رو با کارناوالِ رقصِ ریودو-ژانیرو اشتباه گرفته بودن!

وقتی داشتیم برمی‌گشتیم، دوباره همون آقای دلک-املاکی رو دیدیم که حالا با عصبانیت از دست یکی که پولشو نداده بود، بالا و پایین می‌پرید و با موبایلش جرّ و بحث می‌کرد ...



نصف شب که رسیدیم شهرِ خودمون و وارد خیابونای نزدیک خونه‌مون شدیم، یهویی فهمیدیم که برنامه اصلی هالووین همونجا بوده و ما این‌همه کوبیده و رفته بودیم یه شهر دیگه! حالا هم که دیگه جونی برامون نمونده بود که بخوایم دوباره وارد جمعیت بشیم.

پس به همون چند دقیقه‌ای بَسَنده کردیم که وقتِ برگشتن، از توی ماشین دیدیم و حقیقتاً یکی از باحال‌ترین هالووینای دنیا بود که شبیهش رو فقط توی سوشال‌مدیا دیده بودم!

شاد باشین
تارا

